



ترجمه: دکتر علی اکبر سیف

نوشته دکتر ماروین ولف گنگ

آزادی و خشونت

من در این مقاله صحبت از آزادی صحبت نخواهم کرد، بعد از خشونت، ولی انجام از رابطه متقابل بین این دو.

آزادی

همه چیز اطلاع می‌داشتیم می‌توانستیم رفتار او را پیش بینی کنیم. ولی بسیاری از عوامل تعیین کننده رفتار افراد برای ما ناشناخته است. پس این سؤال مطرح می‌شود که آزادی کجاست؟

بر طبق مضمون این مقاله آزادی عبارت است از آزادی سیاسی. آزادی یعنی وجود امکانات اجتماعی برای عمل کردن، حرکت کردن، رفتار کردن، در انواع متعددی که يك جامعه در چارچوب خوب عدالت فراهم می‌آورد. می‌توان گفت که جامعه‌ای بیشترین مقدار آزادی به افراد می‌دهد که بیشترین امکانات را بسرای افراد فراهم می‌سازد. این نظر مشابه این نظر است که گفته شود آزادی یعنی فراهم آوردن بیشترین امکانات برای بیشترین افراد جامعه. بسیار کسان اعتقاد دارند که در جامعه‌ای که تعداد زیادی مشاغل و حرف و فرصت‌های متنوعی برای افراد آن وجود دارد از جامعه‌ای که تعداد مشاغل و فرصت‌ها محدود است جامعه آزادتری است.

من با این نظر روسو که: «انسانها آزاد خلق شده‌اند ولی همه جا در زنجیر هستند» مخالفتی نخواهم کرد. در مورد آزادی طبیعی، آزادی‌های اجتماعی و اراده فردی صحبت‌های زیادی شده است. در اینجا من مسئله مافوق طبیعی آزادی و اراده و جبر گرایی را پیش نخواهم کشید، ولی عقیده جبر گرایی خود را صریحا بدین طریق عنوان خواهم کرد که هر معلولی زائیده علت یا علت‌هایی است. یعنی این که نیروهای درونی (بیولوژیکی، فیزیولوژیکی، روانی) بسا نیروهای (اجتماعی - فرهنگی) دست به دست هم می‌دهند و رفتار افراد یا گروه‌های افراد را سبب می‌شوند. این اعتقاد خلاف عقیده آزادی اراده است. بر طبق این اعتقاد ما به دلخواه خود متولد نشده‌ایم، به دلخواه خود مبتلا به بیماری سرمان نمی‌شویم، و به دلخواه خود به جنایت و خشونت دست نمی‌زنیم. اگر در مورد يك فرد از

برای آزادی در آن جامعه کمتر است. وقتی فشار و محرومیت مورد تحقیر قرار گیرد، بردگان و رعایای محروم دست به شورش می‌زنند، زندانیان طغیان می‌کنند، و کودکان پرخاشگر می‌شوند. و در صورتی این افراد محرومیت و فشار را تحقیر می‌کنند که مزه اطلاع از آزادی را چشیده باشد.

خشونت

صورت های مختلفی از خشونت وجود دارد. قانونی و غیر قانونی، کنشی و غیر کنشی، وسیله‌ای و عاطفی، از این قبیل. منظور من از خشونت در اینجا وارد کردن صدمه یا لطمه به اشخاص یا اموال آنان است که به جرائم مربوط به خشونت (آدم‌کشی، تجاوز جنسی، غارت، کتک کاری، خرابکاری، و شورش) معروف است، چه این موارد به اطلاع پلیس رسیده باشد چه نرسیده باشد. این که پلیس خود غالباً متوسل به خشونت می‌شود، و این که سلاح‌نهایی دولت در مقابله با خشونت متوسل به خشونت است موضوعی است که در اینجا از آن بحث نخواهم کرد. خشونت یک رفتار آموخته شده است. و اگر خشونت یک راه زندگی نیست یک رفتار بهنجار است نه یک بیماری.

رابطه متقابل آزادی و خشونت

حال باید دید که آزادی و خشونت چگونه با یکدیگر رابطه پیدا می‌کنند. آزادی و انحراف اصطلاحاتی نسبی هستند. انحرافات حتی انحرافات که جرم و جنایت به حساب می‌آیند - در هر جامعه‌ای، صرف نظر از این که در آن جامعه چه مقدار آزادی وجود دارد، بروز می‌کنند. امیل دورکهایم در این مورد می‌گوید: جامعه‌ای از انسانهای مقدس را در نظر بگیرید، مثلاً یک نمونه واقعی از یک دیر. در این جامعه جرم، به معنی شناخته شده آن، وجود ندارد. لکن در این جامعه، لغزش‌های کوچکی که برای مردم معمولی قابل چشم پوشی است همان سرور و رسوایی را به بار می‌آورد که جنایت و جرم در جوامع معمولی. اگر این جامعه قدرت قضاوت و تنبیه کردن داشته باشد، این اعمال جرم به حساب خواهند آمد و با افراد خاطی به مثابه مجرمان رفتار خواهد شد. « دورکهایم در دنباله صحبت‌های خود نتیجه می‌گیرد که: « جرم لازمه یک جامعه است و با شرایط اساسی زندگی اجتماعی در آمیخته است و به همین دلیل کاری مفید است زیرا شرایطی که جرم جزئی از آن است شرایطی اجتناب ناپذیر برای تکامل اخلاق و قانون هستند »

به نظر دورکهایم جرم، حتی در صورت بیمارگونه آن، مثل مرگ یک عمل بهنجار (نرمال) است، پژوهشهایی که در مورد تاثیر رژیم‌های سیاسی بر توسل به خشونت از جانب افراد جامعه صورت گرفته است رابطه بین آزادی و خشونت را مورد بررسی قرار داده است. پژوهش معروفی که در این زمینه وجود دارد توسط ایوفیرابنه و تدگور و همکاران آنان انجام گرفته است. وسیله‌ای که این پژوهشگران مورد استفاده قرار دادند عبارت بود از یک مقیاس درجه‌بندی ۶ درجه‌ای. در این مطالعه ۸۴ کشور در طول سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۴۸ مورد مطالعه قرار گرفتند. در یک انتهای این مقیاس درجه بندی که یک پیوستار تشکیل می‌دهد رژیم‌های خیلی آزاد و در انتهای دیگر آن رژیم‌های مقتدر قرار دارد. هر چه از سمت رژیم مقتدر به سمت رژیم آزاد جلو می‌رویم از میزان فشار کاسته می‌شود تا به انتهای دیگر پیوستار می‌رسیم که یک رژیم کاملاً دموکراتیک قرار دارد.

ما در صحبت‌های روزمره همان اصطلاح آزادی را آن طور بکار می‌بریم که گویی با کلمات «انتخاب»، «اختیار» و گزینش مترادف است. من این اصطلاحات را بدین طریق بکار می‌گیرم. ولی منظور من ابد این نیست که ما این انتخاب را با زور اراده فردی انجام می‌دهیم. آنچه که من پیشنهاد می‌کنم این است که باید آزادی را با میزان فرصت‌هایی که به فرد داده می‌شود در رابطه دانست. وقتی فرد انتخابی انجام می‌دهد و وقتی کاری از او سر می‌زند این کار او با توجه به نیروهایی که او را به این کار و آمی دارند یا از انجام آن باز می‌دارند صورت می‌گیرد. بنابر این آزادی که من از آن صحبت می‌کنم توانایی فرد است برای مقابله با این نیروها.

پس جنبه‌های آزادی عبارتند از آزادی برای انجام عمل و آزادی بر کنار بودن از موانع و محدودیت‌ها. هر چه ما از ترس، عدم امنیت اقتصادی، و حمله توسط دیگران بیشتر در امان باشیم از آزادی بیشتری برخورداریم. هرزگی یا سوءاستفاده از آزادی را می‌توان با توجه به میزان صدماتی که توسط یک فرد به دیگران وارد می‌شود، از آزادی متمایز ساخت. ما عموماً معتقدیم که وقتی رفتار کسی سبب محرومیت یا صدمه رساندن به دیگران می‌شود، از آزادی سوء استفاده شده است. جان استوارت میل، یکی از بزرگترین مدافعان آزادی فردی، می‌گوید: « تنها نوع آزادی که شایستگی نام آزادی دارد این است که هر کسی برای رسیدن به مقاصد خود از طریق راهی که انتخاب می‌کند هر طور که می‌خواهد رفتار کند، مشروط بر این که این آزادی عمل لطمه‌ای به آزادی دیگران وارد نیاورد، یعنی این که مانع یا مزاحم آزادی عمل دیگران نشود. »

بنابر این، جامعه از طریق مجرای رسی دولتی و از راه هنجارهای غیر رسی مقداری محدودیت برای آزادی‌های فردی قابل می‌شود، که البته این محدودیت‌ها برای نظم اجتماعی و محافظت از آزادی کلیه افراد جامعه ضرورت دارد. ولی در این جا لازم است به حرف جان استوارت میل باز گردیم که می‌گوید: « حکومتی بهترین نوع حکومت است که کمترین مقدار حکومت را می‌کند، و با تنها آن قدر حکومت می‌کند که برای سلامت اجتماعی لازم است و نه بیشتر. » حال این سؤال پیش می‌آید که چه مقدار سلامت اجتماعی و چه قدر محدودیت لازم است؟ جواب این سؤال وابسته است به معنی و مفهوم آزادی.

می‌توان آزادی و ممنوعیت را در یک پیوستار قسری قرار داد، طوری که در یک حد این پیوستار رفتار مجاز قرار داشته باشد و در حد دیگر رفتاری که شدیداً ممنوع شده است. رفتارهای مجاز شامل رفتارهایی هستند که مطلوبند و مورد تشویق قرار می‌گیرند، و رفتارهایی که نامطلوبند ولی تحمل می‌شوند. در یک جامعه، هر چه دامنه رفتارهای مجاز تنگ‌تر باشد و هر چه نیروهای باز دارنده آشکارتر برای تنگ کردن دامنه رفتارهای مجاز عمل کنند در آن جامعه آزادی کمتری وجود دارد و نظام حکومتی آن جامعه بیشتر جنبه واپس زننده دارد. وقتی که رفتارهای فرد تا آن حد تحت کنترل و فشار قرار بگیرد که وی احساس کند این کنترل و فشار غیر لازم است آن فرد ممکن است هم به طرز زبانی اعتراض کند و هم دست به شورش بزند. ولی نه شورش و نه پرخاشگری هیچ یک حقیقت‌های ذاتی نیستند. اینها توانایی‌های یاد گرفته هستند که به طور نهایی در آدمی وجود دارند و هر وقت لازم باشد آماده انجام عمل می‌باشند. کسب دانش در باره آزادی منجر به جستجو برای آزادی بیشتر می‌شود. هر چه سیاست حکمرانان جامعه سخت‌تر باشد آن جامعه به کنترل مطلق نزدیک‌تر است و انگیزه

محرومیت حسی، کمبود محبت در کودکی و نوجوانی، سرکوفتگی جنسی، و قبیله از عوامل ایجاد خشونت هستند. ابراز محبت گاه به گاه و راهنمایی های غیر معقول مخصوص درجسات میانه رژیم های سرکوب کننده سیاسی است، و همین ها با ابراز خشونت رابطه مستقیم دارند. لازم به یاد آوری است که انور و شادن گلوک بین فقدان محبت از جانب مادر، راهنمایی های گاه به گاهی پدر و رفتارهای ناپهناج و منحرف کودکان همین رابطه را پیدا کرده اند.

نتیجه

هر چه در يك جامعه بر مقدار آزادی های فسردي و اجتماعی افزوده شود، هر چه بیشتر اعتقادات و مسلک ها و رسم و روش های مختلف مورد قبول قرار گیرند، و هر چه کمتر ممنوعیت وجود داشته باشد، آن جامعه کمتر شاهد خشونت و جنایت خواهد بود. خشونت در خانه، مدرسه و خیابان يك عامل از بین برنده عدالت و مصل آزادی تحرك و در جستجوی خوشبختی رفتن است. بنابر این، جامعه نمی تواند خشونت را تحمل کند، و باید يك سازمان معتبر برای مقابله با رفتارهای خشونت آمیز ایجاد کند. ولی چنین سازمانی در يك نظام اجتماعی چون خانه و مدرسه و سایر نظام های اجتماعی باید برچار چوب دموکراسی بنیان گذاری شود. کنار گذاشتن و محروم کردن افراد از حقوق اجتماعی، عدم وجود قانون و قاعده، محرومیت حسی و محرومیت عاطفی، بر خاشگری را ترغیب می کنند و آزادی را مختل می سازند.

دسته بندی کردن افراد منحرف و کج رفتار در کلاس ها، مدارس اردوگاهها، و زندانها سبب افزایش این انحرافات می شود. زیرا رفتار انحرافی هر يك از این افراد از طریق تقلید در دیگران سرایت می کند. کوشش باید در این جهت به عمل آید که نوجوانان منحرف را با همسالان سالم آنان در فعالیتهای معمول شریک کنند. و از جدا کردن آنان در کلاسها و مدارس بخصوص و عنوان دادن به آنها اجتناب شود.

برای این که والدین به فرزندان خود محبت نشان دهند و آنان را درست راهنمایی کنند نمی شود قانون ساخت. معلمان را نمی توان از طریق فشار وارد آوردن به آنها با محبت کرد. لکن می توان فعالیتهایی را تدارک دید که از طریق آن کودکان را اجتماعی ساخت و از میزان خشونت آنان کاست. می توان برای رفتارهای مطلوب آنان پاداش در نظر گرفت و برای رفتارهای نامطلوب آنان قوانین و مقررات ملایم وضع کرد.

اگر هم چنان که برای سكات ادعای کند، لذت و خشونت ضد هم باشد، اگر لذت از دسترسی داشتن به فعالیتها و امکانات مختلف سرچشمه می گیرد، و اگر خشونت این امکانات را کاهش می دهد، پس آزادی یعنی لذت و صغرا کبرا چیدنهای من برای اثبات این که بین آزادی و خشونت رابطه متقابل وجود دارد کامل شده است.

در این پژوهشها خشونت به ناآرامی های اجتماعی، شورش، خشونت های سیاسی، به قتل رساندن شخصیت های سیاسی، و از این قبیل تعبیر شده است. نتیجه این مطالعات نشان داده است که خشونت در میان جوامعی که دارای رژیم ملایم و دموکراتیک بودند به حداقل می رسد. میزان خشونت با افزایش فشارهای دولت بر مردم افزایش می یابد. ولی تحت رژیم های با فشار زیاد کاهش می یابد. رژیم های دموکراتیک (سطوح يك و دو) و هم چنین رژیم های زورگو از اجتماعی تشکیل می شوند که شاهد حداقل ناآرامی های سیاسی و کشتار شخصیت های سیاسی می باشند. از سوی دیگر رژیم های سطوح سه و چهار و پنج شامل کشورهایی است که به میزان قابل ملاحظه ای در صدمه ناآرامی در آنها زیاد است.

بنابر این، به نظر می رسد که حکومت های دیکتاتوری محض قادر به واپس زدن تظاهرات آشکار سیاسی هستند. جوامع تحت حکومت های دموکراتیک نسبتا آرام هستند. رژیم سیاسی این جوامع انعطاف بیشتری نسبت به اعتراضات مردم نشان می دهند، در نتیجه کمترین میزان خشونت را از جانب مردم تجربه می کنند. ولی حکومت های حد وسط این پیوستار هستند که با بیشترین آشفتگی و شورشها دست در گریبان می باشند.

مطالعات دیگری در زمینه رابطه بین سرکوب کردن مردم و خشونت در علوم سیاسی، جامعه شناسی، و اقتصاد، انجام شده است که همگی سیر صعودی را مورد تأیید قرار می دهند. چنین مطالعات آزمایشگاهی انجام شده در مورد موشها، میمونها، کودکان، و رابطه بین کودکان و والدین نیز موید همین یافتهها است.

اخیرا جیمز پری سكات مطالعات آزمایشگاهی و فرهنگی مربوط به اعمال زور و فشار و تاثیر آن را بر ایجاد خشونت مورد بررسی قرار داده است. وی در نتیجه بررسی خود اظهار داشته است که رفتار پر خاشگرانه چون کتک کاری کودکان و آدم کشی ناشی از محرومیت و سرکوبی رفتار جنسی است. وی در این زمینه می گوید: «اینک من متقاعد شده ام که محرومیت از لذت های حسی چون محرومیت جنسی و از این قبیل ریشه های اصلی خشونت است. تحقیقات آزمایشگاهی نشان داده اند که لذت و خشونت يك رابطه دو جانبه دارند. یعنی این که، حضور یکی از آنها باعث است از بین رفتن دیگری می شود. آزمایشها نشان داده اند که به مجرد این که الکترودهای متصل به مغز يك حیوان مرکز لذت را در مغز حیوان خشمگین و انتقام جو تحريك می کنند، خشم و خشونت وی از بین می رود. و با تحريك مرکز مغزی خشم و خشونت لذات جسمانی و رفتار صلح جویانه حیوان از میان می رود... در انسانها نیز، يك شخصیت لذت طلب به ندرت دست به خشونت یا رفتارهای پر خاشگرانه می زند، و يك شخصیت متجاوز و خود سر توانایی نا چیزی برای تحمل کردن و تجربه کردن و یا استفاده از فعالیتهای لذت بخش دارد. هر يك از این دو بالا برود دیگری بائین می آید.»

